

# طرازات

بسمی المہین علی الأسماء

حمد و ثنا مالک اسما، و فاطر سما را لایق و سزااست کہ امواج بحیرہ ظنورش امام  
و جوه عالم ظاہر و مہویدا آفتاب امرش حجاب قبول نفسہ بود و بکلمہ اثباتش محور راه  
نیافت منع جبارہ و ظلم فراعنہ اورا از ارادہ باز نہ داشت جل سلطانہ و عظم قدراہ  
سبحان اللہ با اینکه آیات عالم را احاطہ نموده و حجت و برہان بمثابہ نور از ہر شری  
ظاہر و مشرق عباد جاہل غافل بل معرض مشاہدہ میشوند ای کاشش با عرض کفایت  
مینمودند بل در کل حین در قطع سدرہ مبارکہ مشورت نموده و مینمایند از اول امر منظر  
نفس نظیم و اعتساف بر اطفال نور الہی حجب نمودند و لکن اللہ منعہم و اظہر النور سلطانہ  
و حفظہ بقدرتہ الی ان اشرفت الارض و السماء بضیائہ و اشراقہ لہ الحمد فی کل الاحوال  
سبحانک یا الہ العالم و مقصود الامم و الظاہر بالاسم الاعظم الذی بہ اظہرت نسالی  
الحکمۃ و البیان من اصداف عمان حکمت و زینت سموات الادیان بانوار ظہور

شمس طلعتک اسدک بالکلمۃ الّتی بجاتمت حتک بن خلقک و برمانک  
بین عبادک ان توید حزینک علی ما یتضیی به وجه الامر فی مملکتک و تفض  
رایات قدرتک بین عبادک و اعلام هدایتک فی دیارک ای رب ترهم  
متمسکین بحبل فضلک و متشبثین باذیال ردآ کر مک قدرطم ما تقرهم الیک و  
مینعم عن دونک اسدک یا مالک الوجود و المہین علی الغیب و الشہود ان  
تجعل من قام علی خدمتہ امرک بجرّاً موجّاً بارادتک و مشتعلنا بنار سدرتک و شرقنا  
من افق سما شیتک انک انت المقدر الذی لا یعجزک اقتدار العالم و  
لا قوۃ الأمم لا الہ الا انت الفرد الواحد المہین العتیوم یا ایہا الشارب  
رحیق بیانی من کأس عرفانی امروز از حنیف سدرہ منتھی کہ در فردوس اعلی  
ازید قدرت مالک اسما غرس شدہ این کلمات عالیات اصغار گشت :  
طرز اول و تجلی اول کہ از افق سما ام کتاب اشراق نمودہ در معرفت انسان  
است نفس خود و بہ آنچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است  
بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقراف  
حاصل شود نزد اہل خسرو ممدوح و مقبول است مخصوص عبادی کہ بر تربیت عالم  
و تہذیب نفوس ام قیام نمودہ اند ایشانند ساقیان کوشردانانی و ہادیان سبیل  
حقیقی نفوس عالم را بصراط مستقیم راہ نمایند و بہ آنچه علت ارتقاء و ارتقا و وجود است

آگاه سازند راه راست راهی است که انسان را بمشرق بینمائی مطلع دانائی  
 کشاند و به آنچه سبب عزت و شرف و بزرگی است رساند رجا آنکه از عنایت  
 حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینایش بفرزاید تا بیا بند آنچه را که از برای آن  
 بوجود آمده اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینمائی بفرزاید آن سزاوار التفات  
 این بنیانی سفیر و هادی دانائی است نزد صاحبان حکمت دانائی حسد و از بینمائی  
 بصراست اهل هب باید در جمیع احوال به آنچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند  
 طراز دوم معاشرت با ادیان است بروج و ریجان و اظهار ماتی به مکلم  
 الظور و انصاف در امور اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم بروج و  
 و ریجان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده است  
 و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است طوبی از برای نفوسی که  
 بجهل شفتت و رأفت متمسکند و از ضعیفند و بغضا فارغ و آزاد این مظلوم اهل  
 عالم را وصیت مینماید ببرد باری و نیکوکاری این دو دوسرا جند از برای ظلمت  
 عالم و دو معلمند از برای دانائی امم طوبی لمن فاز و ویل للغافلین .

طراز سوم فی الخلق انه احسن طراز الخلق من لدی الحق زین الله بهما کل  
 اولیائه لعمری نوره یفوق نور الشمس و اشراقها هر نفسی به آن فائز شد او از جوهر خلق  
 محسوبست عزت و رفعت عالم به آن منوط و معلق خلق نیک سبب هدایت

خلق است بصراط مستقیم و نبأ عظیم نیکوست حال نفسی که بصفات و اخلاق  
 ملا اعلیٰ مرتین است در جمع احوال بعدل و انصاف ناظر باشید در کلمات  
 مکنونه این کلمه علیٰ از قلم ابھی نازل یا ابن الروح احب الاشیا بعدی  
 الانصاف لا ترعب عنه ان تکن الی راعباً و لا تغفل منه لتکون لی امیناً و انت  
 توفی بذلک ان شاهد الاشیا بعینک لا بعین العباد و تعرفنا بمعرفک للمبعثرة  
 احد فی البلاد فکرفی ذلک کیف ینبغی ان تکون ذلک من عطیتی علیک و عنایتی  
 لک فاجعله امام عینک اصحاب انصاف و عدل بر مقام اعلیٰ و مرتبه  
 علیا قائمند انوار بر و تقویٰ از آن نفوس مشرق و لاشح امید آنکه عباد و بلاد از  
 انوار این دویسه محروم نمائند .

طرز چهارم فی الامانة انتخاب اب الطمینان لمن فی الامکان آیه العرة  
 من لدی الرحمن من فاز بها فاز بکنوز الثروة والغنا امانت باب اعظم است  
 از برای راحت و اطمینان خلق قوام همه امری از امور با و منوط بوده و هست عوامل  
 عزت و رفعت و ثروت بنور آن روشن و منیر چندی قبل این ذکر اعلیٰ از قلم اعلیٰ  
 نازل اما نذکر لک الامانة و مقامها عند الله ربک و رب العرش العظیم  
 اما قصد ما یوماً من الایام بسریرتنا انخضر آفلما وردنا رأینا انهارها جاریه و اشجارها  
 ملتفة و کانت الشمس تلعب فی خلخال الاشجار تو جهنا الی الیمین رأینا ما لا یتحرک لفتلم

علی ذکره و ذکر ما شایسته عین مولی الوری فی ذاک المقام الالطف الاشرف  
 المبارک الاعلی ثم اقبلت الی الیسا ر شایدها طلعت من طلعات الفروس الاعلی  
 قائمه علی عمود من النور و نادت بأعلى النداء یا ملا الارض و السماء انظروا جمالی  
 و نورى و ظنورى و اشراقى تا الله الحق انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن  
 تمسک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبث بذلیها انا الرزیه الکبری لاهل البهت  
 و طراز العز لمن فی ملکوت الانشاء و انا السبب الأعظم لشروة العالم و افاق الاطینان  
 یا اهل الامکان کذلک انزلنا کت ما یقرب العباد الی مالک الایجاد  
 یا اهل البهت انما احسن طراز لیهیا کلکم و ابهی اکل لرو سکم خذوها امرأ من لدن ام

خبیر  
 طراز خبیر در حفظ و صیانت مقامات عباد الله است باید در امور اعما  
 نکنند بحق و صدق تکلم کنند اهل بها باید اجرا حدی را انکار ننمایند و ارباب  
 بهر را محترم دارند و بمشابه حزب قبل لسان را بسدگونی نیالایند امروز آفتاب  
 صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری باید بانصاف  
 تکلم نمود و قدر نعمت را دانست لعمر الله کلمه انصاف بمشابه آفتاب روشن و منیر  
 است از حق می طلبیم کل را بانوارش منور فرماید آنه علی کل شیء تدیر و بالاجاب  
 جدیر این ایام راستی و صدق تحت مخالف کذب مبتلی و عدل بسیاظ ظلم معتد

و خان فساد و جهلان را اخذ نموده بشأنیکه لایرینی من الهجات الآ الصوف و لایسمع  
 من الارجاء الآ صلیل السیوف از حق می طلبیم مظاہر قدرت خود را تا یه منبرید  
 بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت اُمم است .  
 طراز ششم دانانی از نعمت های بزرگ الهی است تحصیل آن بر کل لازم این صنایع  
 مشهوده و اسباب موجوده از تیاج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح ناب  
 شده مسلم اعلی آن قلمی است که لسانی حکمت و بیان و صنایع امکان از خسران او  
 ظاہر و نبویدا امروز اسرار ارض امام ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روز  
 فی الحقیقه مرآت جهانست اعمال و افعال اصحاب مختلفه را می نماید هم نمایانده هم  
 میشوند مرآت است که صاحب سمع و بصر و لسانست ظهور است عجیب و امر است  
 بزرگ و لکن نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدس باشد و بطراز عدل  
 و انصاف مزین و در امور بقدر مقدور تعض نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد  
 در امر این مظلوم آنچه ذکر نموده اند اکثری از راستی محروم بوده گفتار نیک و صدق  
 در بلندی مقام و شان مانند آفتابست که از افق سما درخش اشراق نموده امواج  
 این بحر امام و جوه عالم پیدا و آثار قلم حکمت و بیان نبویدا در صحیفه اخبار نوشته اند  
 این عبد از ارض طافرا نموده بعراق عرب رفته سبحان الله این مظلوم در آبی  
 خود را پنهان نموده لازل امام و جوه قائم و موجود انما ما سر زنا و لم نهرب

بل میرب متاعب و جاهلون خربجا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدوله  
 العلییه الایرانیه و دوله الروس الی ان وردنا العراق بالغزاة و الاقتدار لله احمد  
 امر این مظلوم بمثابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لایح ستر در این مقام  
 راهی نه و خوف و صمت را مقامی نه اسرار قیامت و شروط ساعت کل مشهود  
 و لکن عباد خافل و محجوب و اذا البجار سجرت و اذا الصخف نشرت تانہ الحق  
 ان الصبح تنفس و النور اشرق و اللیل عمس طوبی للعارفین طوبی للفقائین  
 سبحان الله قلم متخیر که چه تحسیر نماید لسان متفکر که چه ذکر کند بعد از زحمتهای قوی العباد  
 و حبس و اسر و عذاب چندین ساله مشاهده میشود آنچه خرق شده عظم از آن حاصل  
 گشته و ابصار را منع نموده و نور ادراک را ستر کرده مفتریات حدیثه از قدیمه براتب کبر  
 ملاحظه میگردد ای اهل بیان اتقوا الرحمن در ضرب قبل تفکر نماید عمل چه بود و  
 ثم چه شد آنچه گفته اند کذب و آنچه عمل نموده اند باطل الا من حفظه الله بسلطانہ المقصود  
 اگر نفسی تفکر نماید منقطعاً عن العالم قصد نیست عظیم کند و خود را از غبار ظنون و دخان  
 اوهام مقدس و مطهر سازد آیا علت گمراهی ضرب قبل چه بود و که بود الی حین معرضند  
 و بهوای خود مقبل مظلوم لوجه الله میگوید من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض از کان  
 ضیقاً عما کان و ما یکون ای اهل بیان مانع و حاجب نفوسی بودند بمثابه هادی  
 دولت آبادی با عمامه و عصا ناس چاره را با و هاهاماتی مستبلی نمودند که الی حین

منتظرند نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود فاعترضوا یا اولی الالباب یا هادک  
 بشوند ای ناصح امین را از شمال همین توجه نما و از طرف بریقین سبب اضلال مشو  
 نور مشرق امر ظاهر آیات محیط دل و جهک شطر الله المبین القیوم از  
 ریاست لوجه الله بگذر و ناس را و گذار از اصل بی خبری و آگاه نیستی یا هادک  
 در سبیل الهی صاحب یک وجه باش نزد مشرکین مشرکی و نزد موحدین موحده  
 در نفوسی که در آن ارض جان و مال را انفاق نمودند تفکر نما شاید پندگیری و متنسبه  
 شوی ان الذی یحفظ جسده و روحه و ماعنده خیرام الذی انفق کلها فی سبیل الله  
 اصف و لا ینک من الظالمین بعدل تنک نما و بانصاف تثبت شاید دین را  
 دام تمنائی و از برای دینار چشم از حق پوشی ظلم تو و امثال تو بمقامی رسیده که قلم  
 اعلیٰ به این اذکار مشغول خفت عن الله ان المبشر قال انه نطق فی کل شأن انتی انا الله  
 لا اله الا المبین القیوم یا اهل بیان شمار از ملاقات او یار منع نموده اند سبب این  
 منع چه و علت چه اصفوا بالله و لا تکنوا من الغافلین نزد اهل بصیر و منظر کبر  
 سبب منع واضح و علت مشهود لئلا یطلع احد علی اسرارہ و اعمالہ یا هادی تو  
 با ما نبودی و آگاه نیستی گمان عمل نما از همه گذشته حال در آثار بصیر خود رجوع کن و در  
 آنچه ظاهر شده تفکر نما رحم کن بر خود و بر عباد بمشابه حزب قبل سبب ضلالت مشو  
 سبیل واضح دلیل لایح ظلم را بعدل و اعتساف را بانصاف بدل نما امید هست



نجات وحی ترا مؤید نسر ماید و سماع فوادت با صغاء کلمه مبارکه قل الله ثم در هم  
 فی خصوص بلعین فائز شود رفتی و دیدی حال با نصاف تکلم نما بر خود و ناس مشبه  
 مناهم جاهلی و هم بی خبری بشنوندای مظلوم را و قصد بجز علم الهی نما شاید بطراز  
 آگاهی مزین شوی و از ماسوی الله بگذری ندای ناصح مشفق را که من غیر ستر و حجاب  
 امام و جوه ملوک و مملوک مرتفع است اصغار کن و احزاب عالم طراً را ببالک قدم  
 دعوت نما اینست آن کلمه که از افق آن نیر فضل مشرق لالچ است بایهادی  
 این مظلوم منقطعاً عن العالم در اطفال نار ضعیفه و بقضا که در قلوب احزاب مشتعل است  
 سعی و جهد بلیغ مبذول داشته باید هر صاحب عدل و انصافی حق جل جلاله را شکر نماید  
 و بر خدمت این امر عظم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و مقام بغض محبت  
 لعن الله اینست مقصود این مظلوم و در اظهار این امر عظم و اثبات آن حمل بلا یا و باسأ  
 و ضراء نموده ایم تو خود گواهی بر آنچه ذکر شد اگر با نصاف تکلم کنی ان الله یقول الحق  
 و بیدای السبیل و هو المقتدر العزیز الجلیل البها من له نا علی اهل البها و الذین ما منعهم  
 ظلم الظالمین و سطوة المعتدین عن الله رب العالمین